

استعاره واکس خورده

محمد مهدی سیار

در این ماجرا یک شبکه منسجم و بی نقص از نمادها و نشانه‌ها شکل گرفت که قابلیت‌های رسانه‌ای و هنری ویژه‌ای در خود نهفته داشت؛ خبرنگار بودن الزیدی و این‌که خبرنگار نماینده و جدان عمومی است، ضرب و شتم الزیدی آن هم جلوی چشم بوش (که با شعار آزادی به عراق آمده بود)، مصادف شدن این ماجرا با ایام حج و رمی جمرات، هم‌زمانی آن با فجایع غزه و هم‌نشینی اصطلاح «انتفاضه کفش» و «انتفاضه سنگ»، بار منفی پرتاب کفش در فرهنگ عربی به خصوص در عراق، رخ دادن این حادثه در سفر خدا حافظی بوش (الزیدی هم از عبارت «بوسه خدا حافظی» برای حرکت خود استفاده کرد)، ضبط و انعکاس فوری تصاویر توسط دوربین‌های خبری از زوایای مختلف

و... □



لنگه کفش

ناصر فیض

کاری سزای ماهیت دشمنان بکن
خود را خبرنگار شگفت جهان بکن
با تخم مرغ و گوچه کفایت نمی‌کند
با لنگه‌کفش هم شده یک امتحان بکن

گاهی کفش آبی و گاهی بنفش است
همان کفشی که ابزارش درفش است
فقط مصراع آخر را بچسبید
سزای یاوه‌گویی لنگه کفش است

پوزش

احمد مطر

از ستوهم
فریاد در آوردم
«والا حضرات‌ها با کفشم برابرند»
گفتند:

«زشت است اینکه تومی‌گویی»
و من باردیگر گفتم
باز هم گفتند
«زشت است اینکه تومی‌گویی»
و من به زشتی گفته خود واقف شدم
آنگاه

از خشم دلم کاستم
و پوزش‌نامه‌ای
تقدیم کفشم کردم!

دومی، سومی...

حسین شعاعی

۱. وقتی توی مدرسه دو تا تیم فوتبال مسابقه می‌دادند و مثلاً تیمی که داشتیم تشویقش می‌کردیم یک گل به حریف می‌زد همه با هم فریاد می‌زدیم؛ ما منتظر دومی هستیم.

۲. دلم می‌خواست وقتی خبرنگار عراقی لنگه کفش اولی را پرتاب کرد من آن جا بودم و داد می‌زدم ما منتظر دومی هستیم. یا شاید خودش توی دلش صدای تشویق کننده‌ها را شنید که دومی را هم پرتاب کرد. به افتخارش؛ هورا!

۳. خبرنگار عراقی از همه امکاناتش از هر دو کفشش استفاده کرد و شاید اگر یک آدم چند تا پا داشت و چند لنگه کفش حتماً همان جا فی‌المجلس سومی و چهارمین لنگ کفش هم به سمت بوش شلیک می‌شد. واقعاً که گاهی وقت‌ها دو تا پا برای بعضی کارها کم است! ۴. منتظر الزیدی. چه اسم قشنگی؛ منتظر! یعنی همانی که انتظارش را می‌کشیدی، او نماد همان چیزی است که مدت‌هاست از جامعه عرب انتظار داریم: بیداری و شهامت.

۵. حالا که ابهت پوشالی مرد شماره یک کاخ سفید به این راحتی شکست، نوبت دیگران است که کار را تمام کنند. از امروز همه باید کفش‌های محکم و سنگین و خوش‌دست! بپوشند تا هر کجا به پتی از پت‌های استکبار برخوردند دست به کار شوند.

الزیدی شماره یک بود و ما منتظر دومی هستیم! □

کفش‌های خدا

سید محمد جواد میری

یک لحظه دیدی

«دیگر سلاح سرد سخن کار ساز نیست
باید سلاح تیزتری برداشت»

این یک دو لنگه کفش
کجا کفاف می‌دهد
انتقام چکمه‌ها و لگدها را؟
بیش تربزن

شک ندارم طواف را ناتمام گذاشتی
و از سر پیچ عرقه برگشتی
تا خودت را
به رمی شیطان بزرگ برسانی

پرتاب پرتاب است:

فلسطینی و سنگ

عراقی و کفش

راستی که با آن کفش‌های نجیب

کشف عجیبی بود

انقلاب کفش

می‌ترسم عارشان بباید

سوسک‌های فربه بغداد

از این‌که با کفش «بوش کشی» بمیرند

که می‌داند؟

شاید که نگین سلیمانی عراقی

در دست نسل توست

داوود هم جوانکی بود

وقتی که بر سر جالوت کوبید

حالا می‌فهمم چرا

حکومت، پیش علی‌الغیر

از «این لنگه کفش» هم بی‌ارزش‌تر بود.